

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح بود در تفسیر و تحلیلی که از واجب تخییری داده می شد، عرض کردیم این مطلب مقدماً چند بار عرض شد، اصل وقوع واجب تخییری را نمی شود انکار کرد، ولو عرض کردیم از بعضی از اهل سنت انکار کرده اند، شاید این وجوه هم برای همین جهت است، لیکن انصافاً خلاف وجدان و خلاف ظواهر ادله است. وجوب تخییری هم در آیات و هم در روایات وجود دارد و عرف هم با این مسأله مساعد است، چنین نیست که خلاف عرف باشد، کاملاً مساعد است. انما الکلام در تحلیل این که چطور می شود واجب تخییری باشد؟

تحلیل دومی که ارائه شد این بود که مرجعش و بازگشتش به یک نوع واجب مشروط باشد. این وجه دومی بود که مرحوم نائینی فرمودند، این وجه را روز سوم داریم صحبت می کنیم، این در حقیقت قوامش به یک نکته است، قوام این وجه دوم که در واجب تخییری، افراد به عنوان واجب تخییری هستند، دارای ملاک واحد نیستند، ملاک های متعدد دارند.

چون اگر ملاک یکی باشد می شود تخییر عقلی، مثل «اکرم عالماً»، «اکرم للعلماء»، این تخییر، تخییر عقلی می شود، تخییر شرعی نمی شود. در تخییر شرعی هر کدام از این افراد دارای یک ملاک خاصی هستند. همین مثال معروف در باب کفاره روزه، ببینید مثلاً عتق خودش یک جنبه مالی برای انسان دارد، خوب انسان برده خودش را آزاد می کند، لیکن در او خوابیده است آزادی یک نفر، بالاخره یک نفر آزاد می شود، یک امتیازی است که یک نفر برای خودش آزاد می کند.

علت دومش، فرع دومش روزه است، اینجا دیگر به کسی دیگر بر نمی گردد، این روزه خودش دو ماه روزه می گیرد، از سوم جنة من النار، سپری از آتش است. خب این فوایدی است که به شخص خودش بر می گردد. شق سومش هم که عبارت از اطعام ستین مسکین، هم خرج مالی دارد و هم بالاخره شصت نفر سیراب می شوند، سیر می شوند، سیراب نه، سیر، شصت نفر را اطعام می کند، پس ببینید دارای ملاک های متفاوتی اند، یعنی یک ملاک واحد نیست، عتق یک ملاک دارد، اطعام یک ملاک دارد، صوم شهرین متتابعین ملاک دیگر دارد. اگر دارای ملاک های مختلف شدند، در حقیقت سه تا واجب مشروطند، ولو به حسب ظاهر، یک واجب تخییری است، لکن سه تا واجب مشروطند.

مثلاً می گوید عتق بکند، اگر آن دو تا نباشد، اطعام بکند، اگر آن دو تا نباشد. صوم، مثلاً روزه بگیرد اگر آن دو تا نباشد. پس نکته اصلی که در این استدلال هست، در تخییر شرعی، هر فردی دارای یک ملاک خاصی است، چون اگر ملاک واحدی باشد می شود تخییر عقلی، مثل «اکرم العلماء».

.....

اکرام عالم در تمام افرادش دارای یک ملاک است، فرقی نمی‌کند این عالم با عالم دیگر. اگر ملاک واحد شد، آن وقت می‌شود تخییر عقلی. اگر ملاکات متعدد شد، می‌شود تخییر شرعی. به تعبیر ایشان «کل واحد له ملاک یخصه»، یک ملاک خصوصی دارد، یک ملاک ویژه خودش را دارد. این خلاصه این بحثی است که ایشان مطرح فرمودند.

یکی از حضار: استاد آن جاهایی که تخییر دارید، آیا واجب تخییری این است که تمام این‌ها بخواهد یا سه تا تصویر اولیه بگوید؟ یعنی بگوید آقا واجب مشروط، اگر حمد خواندی، اگر حمد نخواندی، واجب است سه تا تصویر بیاید؟

آیت الله مددی: خب دیگر حمد دارای یک حساب ام الکتاب است و آثار خاص خودش را دارد، سببانیات حساب دیگری دارد.

یکی از حضار: یعنی ظاهراً یک اعتبار دارد شارع، گفته نماز بخوان، بعد نماز را توضیح می‌دهد، اینجا گفته کفاره بده، گفته حالا کفاره چیه؟ همان طور که آنجا گفته یا حمد است یا تسبیحات، اینجا هم گفته یا عتق یا روزه یا اطعام.

آیت الله مددی: علی ای حالا خود مرحوم نائینی این‌طور جواب داده، اجازه بدهید در متن بحثی که از آن آقا نقل کرد، و ذلک انما یکون؛ انما یکون؛ یعنی واجب تخییری؛ اذا کان لكل من الصیام والعتق والاطعام ملاک یخصه، دارای یک ملاک واحدی باشند، نه اینکه ستایی دارای یک ملاک‌اند، هر کدام یک ملاک دارد.

لذا مرحوم نائینی اشکال کرد، لکن روی اولاً این‌طور نیست که در همه جا شبیه کلام ایشان، این جور نیست که در همه جا هر کدام دارای ملاک واحدی باشند. فرض کن می‌گوید یا آب پرتقال یا آب نارنج یا آب سیب بیاور، این‌ها غالباً دارای یک ملاک‌اند یا به قول ایشان حمد بخواند یا قل هو الله بخواند، یا سوره مثلاً کذا بخواند یا این‌ها ملاک‌های واحدی دارند، مع ذلک یعنی مجموعه‌اش دارای ملاک واحد، لا یتوقف الوجه و التخییری الا ان یکون لكل من الأفراد ملاک یخصه، این‌طور نیست گاهی می‌شود ملاک واحدی دارد.

حالا این را ایشان چون توضیح یعنی اجمالاً عرض کرد، یعنی فرمودند، بعد دو مرتبه این را توضیح کافی می‌دهند. عرض کردیم ما، مرحوم نائینی، البته انصافاً در اینجا خیلی اتعاب نفس کردند، انصافاً در بخش ملاکات در اینجا صحبت دقیقی را مطرح کردند.

اولاً گفته شد که ایشان ما دو سنخ ملاک داریم، یک ملاک قبل از جعل، یک ملاک بعد از جعل. اگر ملاک قبل از جعل باشد می‌خورد به باب یعنی اگر تضادی باشد، تعارض و این ملاکات جعل این‌ها هستند. اما ملاک‌هایی داریم که مال بعد الجعل است، این ملاکات بعد الجعل می‌خورد به باب تراحم، ربطی دیگر به باب جعل و این‌ها ندارد، بعد الجعل با همدیگر تراحم پیدا کردند.

لذا ایشان می‌فرمایند که والحاصل، حالا بعد از اینکه این مقدمه، دیروز دیگر مفصل چون ایشان مطالب متفرقه هم در ضمن آوردند، آن‌ها را شرح دادیم، والحاصل آنه فرق بین عروض التزام فی المرتبة المتأخرة عن الخطاب، بعد تمامية الملاك فی کل من المتعلقين، بعد فرض اینکه ملاک در هر کدام از آن‌ها تمام است، بعد از خطاب و بین وقوع التزام فی المرتبة السابقة علی الخطاب. در مرتبه سابق.

عرض کردیم اگر مرحوم نائینی و دیگران آن تعبیری را که بنده کرده بودم می‌فرمودند، خیالشان راحت بود، اگر ملاک جزء مبادی جعل است، این قبل الخطاب است، چون عرض کردیم یک جعل داریم، تشریع داریم، یک مبادی جعل داریم. مبادی جعل این‌طوری است، اولش ملاکاته، بعدش حب و بغض است، بعد از آن هم اراده و کراهت، اراده و کراهت تشریعی، این ترتیب کار است.

پس ما یک ملاکی یا یک التزامی را قبل از جعل فرض می‌کنیم که آن ملاک تأثیرگذار در جعل است. یک ملاکی هم هست بعد از التزام، بعد از اینکه بین دو تا التزام پیدا شد، ملاک قرار می‌دهیم برای اینکه یکی را مقدم بکنیم، مثلاً می‌گوید یکی که اهم بود آن مقدم است، یک ملاک دیگری، این ملاک یک ملاک قبل از جعل است، یک ملاک بعد الجعل است. دقت می‌کنید؟ ایشان می‌خواهد بگوید شما که می‌گین در واجب تخییری، ملاک خاصی هست، این ملاک مال قبل از جعل است یا بعد الجعل است؟ دقت کردیم؟ آیا این ملاکی که فرض کردیم مال قبل از جعل است یا بعد الجعل است؟

و بین وقوع التزام فی المرتبة السابقة علی الخطاب، لمكان الممانعة بین الملاكات. البته ایشان از باب تمناع و تضاد، تمناع یعنی تضاد، تعارض بین ملاکات، برمی‌گردد در خطابات به اصطلاح به عنوان باب تعارض. باب تعارض به لحاظ خطابات است، ایشان به لحاظ ملاکات می‌فرمایند تمناع. این ملاک با آن ملاک مختلف است، این ملاک یک اقتضایی دارد، آن ملاک اقتضایی دیگر دارد.

ففی الاول یكون الخطاب فی کل مشروط بعدم الآخر. اگر در مقام بعد الجعل بود، یعنی جعل شده، جعل تعلق پیدا کرده، الآن یک ملاک در این هست، مثلاً یک ملاک هست به اینکه این غریق را نجات بدهد، یک ملاک هم هست در اینکه نماز بخواند. اینجا، اما خود هر دوش هیچ مشکلی نداشتند، یعنی به عبارت دیگر، امر به نماز خواندن مشکل نداشت درش، امر به انقاذ غریق هم مشکل نداشت، مشکل نداشت، مشکل کجا پیدا شد این دو تا با هم شدند؟ اگر با هم نبودند هیچ مشکلی نبود. این که الآن با هم تمناع پیدا کردند، به خاطر جمع بین این دو تاست.

من دیروز یک توضیح کافی عرض کردم، مرحوم نائینی قدس الله نفسه، قدرت را دخیل در خطاب می‌دانند، حتی در مقام جعل. قدرتی که در مقام جمع لحاظ می‌شود، اگر قدرت بر جمع دو تا تکلیف نداشته باشد، باز هم یک تکلیف دارد این از مبانی ایشان است.

عرض کردم چون به این توضیح تقریباً کمتر هست، به نظرم آقای حضرت آیت الله سیستانی استادمان، حفظه الله می فرمودند: شاید این طوری بود چون بعد زمان دارم نسبت به ایشان نمی توانم بدهم. علی ای حال عرض کردیم سه نحوه به اصطلاح قدرت را می شود لحاظ کرد: یک قدرت که عامه مکلفین قادر نیستند، خب اینجا دخیل در خطاب است. یک قدرتی که عامه مکلفین قادرند، این شخص خاص قادر نیست. اینجا عرض کردیم مثل مرحوم آقای خمینی می گویند قدرت دخیل نیست. ایشان اگر عاجز بود معذور است، قدرت دخیل در خطاب نیست چون قائل به خطابات قانونی هستند و قائل به انحلال نیستند. خطاب «اقم الصلاة»، «اقیموا الصلاة» این طور نیست که زید تو «اقیموا الصلاة» امر و بکر یکی یکی منحل بشود تا برسد به فردی که عاجز است بگوید این خطاب ندارد. نه، منحل نمی شود خطاب یکی است. فردی که عاجز می شود، فردی که قادر نیست معذور است، عرض کردم این هم مبنای ایشان.

یک قدرتی هم از ناحیه جمع می آید، کل واحد مقدور است، نماز مقدور است، انقاذ غریق هم مقدور است. کل و واحد از این ثلاثه مقدورند، الان نمی تواند بین این ها را جمع بکند. این قدرت سوم. کلام مرحوم نائینی این است که قدرت در هر سه جا دخیل در خطاب است، دخیل در تکلیف است. این نظر مرحوم نائینی است. چه قسم اول، دوم، سوم، حتی این جایی که از ناحیه جمع باشد، چون بعضی گفتند اینجا دیگر دخیل در خطاب نیست، چون هر کدام از دو تا مقدورند، جمعش مشکل پیدا کرده، این چه دخلی در خطاب دارد؟ خطاب محفوظ است.

نائینی می فرماید نه، دخیل در خطاب است، و لذا عرض کردیم ایشان این فرض را می کند که اگر فرض کردیم محالاً هم نماز بخواند هم انقاذ غریق کند، حالا فرض کنید من باب مثال، می گوید یک عمل انجام داده، دو تا انجام نداده، چون یک خطاب داشته، چون عاجز بوده یک خطاب داشته، چون مقام جمع عاجز بوده، یک خطاب داشته، لذا یک ثواب دارد، دقت کردید؟

آنهايي که می گویند این قدرت دیگر حساب نمی شود می گویند دو تاست، فرقی این است البته بحث فرضی است، فرض صرف است، که اگر امکان مثل همان مثال ازاله نجاست که دیروز عرض کردیم، هم ازاله نجاست بکند هم نماز بخواند، فرض کنید یک فرض محالی، ایشان می گوید یک عمل انجام داده، یا ثواب ازاله دارد یا ثواب نماز دارد، ببینیم کدام یکی اهم است، همانی که اهم است ثواب اهم دارد.

آقایان دیگر می گویند نه آقا، این قدرت دیگر دخیل نیست، پس بنابراین مبانی که ایشان دارند این جوری است، در بین اهل سنت اصلاً گفتند قدرت دخیل در خطاب، این اهل سنت، این راحت، این ها که کلاً این اقسام و تقسیم بندی را ندارند، و در کلمات حتی این جور با ملازم نائینی هم این تقسیم بندی به این ترتیب نیآورده، من به این ترتیب نقل کردم که واضح بشود.

در کلمات اهل سنت قدرت جزء شرایط عامه تکلیف است، در همه مراحلش قدرت دخیل است. در بین اهل شیعه قدرت دخیل است و فرق هم نگذاشتند، مثل مرحوم نائینی در تمام مراحل فرقی نگذاشته، لیکن اخیراً در بین شیعه دو قول دیگر هم پیدا شد، یک قول اینکه صورت دوم و سوم دخیل نیست، صورت دوم در صورتی که عامه مردم قادرند لکن این فرد قادر نیست، اینجا می‌گویند عذر مانع است، یعنی عذر ببخشید، عجز عذر است، عاجز عذر معذور است، اما نه اینکه خطاب نیست، خطاب هست، خطاب به حال خودش محفوظ است، لیکن ایشان الان معذور است. در قسم سوم بعضی گفتند نه این قسم دوم هم به اصطلاح قدرت درش دخیل نیست، قسم دوم دخیل نیست سوم هم دخیل نیست، این یک قول، یک قول اینکه دوم دخیل هست، سوم دخیل نیست، آن جایی که قدرت و عجز به لحاظ جمع باشد، مقام جمع باشد، در این جور جا دخیل نیست، و الا در آن دو تا اولیه دخیل است.

پس بنابراین در باب قدرت و این تمانعی و این تراحم که اینجا پیدا شد در مقام امتثال است، در قدرت در مقام امتثال، قدرت در مقام امتثال را تراحم می‌گویند، بنایشان بر این است که اگر اختلاف تضادی بین دو دلیل پیدا شد، بین دو حکم، اگر برگردد به مقام تشریع به آن می‌گویند تعارض، برگردد به مقام امتثال بهش می‌گویند تراحم، فرق تراحم با تعارض این است.

مثلاً یک روایت بیاورد که گوشت خرگوش حلال است، یک روایت بیاورد نه گوشت خرگوش حرام، این تعارض است، چون نمی‌دانیم حکم الله واقعی کدام یکی است، تعارض برمی‌گردد به مقام تشریع، مقام تشریع تشخیص نمی‌دهیم.

تراحم نه، مقام تشریع واضح است، ایشان نمی‌تواند جمع کند، مثلاً هم نماز بخواند هم انقاذ غریق را بکند، مشکلی این است والا وجوب نماز واضح است و انقاذ غریق هم واضح است، یا دو تا غریق هستند، هر دو را نمی‌تواند نجات بدهد، یکی را می‌تواند نجات بدهد، تکلیف بالاخره به یکی خورده، یا این را نجات بده یا آن، اما هر دو را نمی‌تواند نجات بدهد، در اینجا به اصطلاح قدرت دخیل در خطاب نیست، خطاب به انقاذ غریق هست، لیکن معذور است که خدایا نتوانستم جمع کنم، یکی بیشتر نتوانستم نجات بدهم، دیگر توانایی من نبود دومی را نجات بدهم.

یکی از حضار: چون آن خطاب اولی که وارد شده مثلاً صلی کما رأیت در دلش یک ان کنتم قادرین هم داشته مثلاً از اول، چون

آیت الله مددی: دقت کنید بحثشان این است، وقتی جز شرایط عامه تکلیف شد، در تمام تکالیف مثل اقموا الصلاة، همه‌ش خوابیده بالغ باشد، عاقل باشد، قادر باشد، عالم باشد.

یکی از حضار: یعنی موقع جعل این شروط را

آیت الله مددی: چون اگر قدرت در لسان دلیل آمد می شود قدرت شرعی، اصلاً قدرت عقلی معنایش این است، وقتی خطاب و تکلیف خورد به خود عمل قدرت عقلی است، وقتی قدرت در لسان دلیل ذکر شد می شود قدرت شرعی، فرقی واضح است.

یکی از حضار: پس آن خطاب را بر خودش در این زمان می گوید عقل گفت چون قدرت ندارم به من تفریق نمی شود یا می گوید همون موقع که

پیامبر

آیت الله مددی: این در در کل، در کل احکام این طور، در کل قوانین اختصاص به احکام شریعت نداره، هر جا قانون رفت روی عنوان واقعی خودش، مثلاً نماز بخونید، زکات بدهید، روی عنوان واقعی رفت قدرت می شود عقلی، هر جا رفت نماز بخونید اگر قادر بودید، ان کان یقدر را، ان کان یقدر می شود قدرت شرعی، اگر قدرت در لسان دلیل آمد می شود شرعی، اگر در لسان دلیل نیامد، دلیل رفت رو حکم، حکم رفت روی موضوع، مثلاً زکات بدهید، اینجا قدرت عقلیه، زکات بدهید که قادر باشید، قادر نباشید نه. نماز، بله آقا؟

یکی از حضار: شروط عامه تکلیفه را اهل سنت از باب عقلی می گیرند.

آیت الله مددی: بله همه تکالیف، و لذا در همه تکالیف بلوغ هست، عقل هست، قدرت هست، علم هم هست. چهار شرط، شروط عامه تکلیف را این چهار تا می دانند. این چهار تا به این معنا روشن شد آقا، دیگر نمی خواهد قید بیاورد، اما اگر در یک تکلیفی آمد، که مثلاً اگر بالغ بود این کار بکند اینجا می شود شرعی، قید آورده، اگر قید نیاورد می شود عقلی، در تمامش این قاعده کلی ست، فرق بین قدرت عقلی و شرعی برای شما روشن بشه برای شما. اگر کلمه قدرت در لسان دلیل نیامد، لسان دلیل فقط حکم آورد، این می شود قدرت عقلی، اگر قدرت آمد، ان کان یقدر علی ذلک، کلمه قدرت من استطاع الیه سبیلاً بنابر مشهور، در اینجا قدرت می شود شرعی، این اصطلاح عمومی ست.

پس بنابراین، ایشان مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند که گاهی به خاطر تراحم در بعد از جعل، قدرت پیدا نمی کند. در مرتبه لکان التمانع بین الملاکات. پس گاهی اوقات تمناع بعد از تمامیت ملاک است، بعضی وقت ها تمناع در خود ملاکات است. تمناع کجا در ملاکات است؟ ملاکات قبل الجعل. چون ملاکات قبل الجعل مبادی جعل اند، عرض کردیم، هر جعلی که تعلق می گیرد، عرض کردیم این هم این طور نیست که حالا که ما گفتیم، مثلاً اهل سنت قائل به ملاکات نیستند، اشعری ها قائل به ملاکات نیستند، لیکن عرض کردیم آن که می خورد که مناسب باشد با ارکانات و عقلای ما هم مناسب باشد در باب قوانین، این هفت تا محور است، که سه محور را به عنوان مبادی جعل گرفتیم، محور چهارم هم خود جعله.

و بین وقوع التراحم فی المرتبه السابقه علی الخطاب لمکان تمناع، ففی الاول، یكون الخطاب فی کل مشروطا بعدم الآخر.

اگر قدرت را در مقام تراحم دیدید، عجز در مقام جمع آمد، اگر عجز در آن جا آمد، قدرت، این می شود باب، می شود تکلیف مشروط، شما حق با شماست. چرا؟ چون مثلاً انقاذ غریقین، می گوید آقا جان، شما این غریق انقاذ بکن، اگر آن یکی را انقاذ نکردی، یا می گوید آن یکی را انقاذ بکن، اگر اولی را انقاذ نکردی. دقت کردید؟ در اینجا، وقتی به شما می گویند یا، این می بینید، یه دفعه به شما می گویند، حالا که دو تا در غرق می شوند چون امکان ندارد، یا این را انقاذ کن یا آن، ببینید، خطاب یا این یا آن، این می شود تخییر. اگر این را انقاذ نکردی، آن را انقاذ کن می شود شرط. می گوید پس این مطلب، که واجبه تخییری برمی گردد به واجب مشروط. در جایی که قدرت در مرتبه متأخر باشد، حرف درست است. ملاک، یعنی ملاکها را در مرحله متأخر از خطاب لحاظ کند. در این مرحله درست است، مطلب صحیح است برمی گردد.

چرا؟ چون به همان عدد تکلیف دارد. دو تا تکلیف دارد: یک تکلیفش این گونه است: «اگر این را انقاذ نکردی، آن یکی را نجات بده.» از آن ور هم می گوید: «اگر ما را نجات ندادی، این یکی را نجات بده» می تواند هم بگوید که شما باید نجات بدهی یا این یا او، یا که بیاید می شود تأخیر. اگر کامل می شود مشروط، نتیجه اش این است. تحلیل مرحوم نائینی اجمالاً بد نیست آقا. خیلی روی ملاکات نمی شود ارسال کرد، اما اجمالاً بد نیست. ففی الاول، جایی که در مرتبه متأخر باشد، يكون الخطاب فی کل مشروطاً بعدم الآخر. چرا؟ لمكان اشتراط کل خطاب بالقدرة. چون در، ببینید؛ ایشان حتی در مقام تظاهر هم اگر عجز پیدا شد، اگر قادر نبود، می گوید خطاب نیست دیگر. لمكان اشتراط کل خطاب بالقدرة، ولو عجز از ناحیه جمع باشد. دقت کردید؟

این سوم، قسمت سوم، این جایی که تراحم است، قسمت سوم. ایشان در آن دو اسم اول، اسم نبود قسمت اول و دوم، بنده عرض کردم. قسمت اول و دوم که قائل است که قدرت دخیل است، این قسمت سوم هم قائل به دخیل است. این قسمت سوم چرا؟ به خاطر اینکه قدرت نیست. حالا شما می گوید آقا قدرت نیست به خاطر اینکه در مقام امثال نمی تواند انجام بدهد، عجزی است که از جمع آمده. عاجز به هر دو نیست، کل وحدت مقدور است، جمعی عاجز شده. می گوید فرق نمی کند، قدرت که دخیل است، دخیل است دیگر؛ می خواهد این قدرت باشد یا قدرت دیگر باشد. تمام انحای قدرت، مبنای مرحوم نائینی: تمام انحای قدرت در تکلیف و در خطاب مشروط اند. لمكان اشتراط کل خطاب بالقدرة. دقت کردید؟ با اینکه این قدرتی که این جاست، عجزی که این جاست از ناحیه جمع است، نه فی نفسه.

و ینتج نتيجة الواجب التخییری. یعنی به عبارت دیگر، حتی ادبیات هر دو واجب را می توانیم به کار ببریم. می توانیم بگوییم یا انقاذ این غریق واجب است یا انقاذ آن فریق، ببینید یا؛ این می شود واجب تخییری. به آن می توانیم بگوییم این طور: شما اگر این را انقاذ نکردی، آن دومی را انقاذ بکن؛ اگر دومی را انقاذ نکردی، اولی را انقاذ بکن. می شود واجب مشروط. یعنی هم ادبیات واجب مشروطه اش را می توانیم بیاوریم، هم ادبیات

واجب تخییری. نتیجه اش یکی است اینجا را قبول داریم. دقت کردید؟ در این جور جاها قبول داریم. و منتج نتیجه الواجب التخییری حیث یکون المكلف مخیراً فی اختیار ایهما شاء. البته اختیار ایهما شاء اگر اهم و مهمی در بین نباشد.

و فی الثانی، اما اگر این قدرت در مرتبه سابق بر خطاب است. دقت کنید. یعنی اگر عجزی که شد، معذرت می خواهم ملاک در مرتبه سابق قبل از خطاب، شما ملاک را دیدید. اگر قبل از خطاب دیدید، لایکون الخطاب بکل مشروطاً بعدم الاخر. دیگر اینجا شرط نیست. این خیلی تحلیل قشنگی را مرحوم نائینی ارائه می دهد، اگر درست باشد ان شاء الله.

و فی الثانی لایکون الخطاب بکل مشروطاً بعدم الاخر. این طور نیست، اذ لیس هناك الا ملاک واحد. در اینجا چون قبل از جعل، ملاک واحد است. چرا؟ چون وقتی که آمد جعل کرد گفت یا این، یا این، یا این. چون گفت یا، یا، یعنی یک ملاک واحد است. آن ملاک من در این هم هست، در این هم هست، در این هم هست.

ملاک الواحد و مع وحده الملاک و من تطابقه علی کل واحد من الخساره مثلاً لایمکن أن یکون التکلیف بکل واحد مشروطاً بعدم فعل الاخر. دیگر اینجا واجب مشروط نیست، تو مرتبه قبل الجعل. آن که می گوید واجب مشروط، مرتبه بعد الجعل است. پس ملاک را قبل الجعل نگاه می کنیم بعد الجعل. اگر قبل الجعل دیدین، که الان ملاکی که محل کلام ماست ملاک قبل الجعل است؛ اگر ملاک را در اینجا دیدیم، واجب تخییری معنا دارد اما واجب مشروط معنا ندارد. چرا؟ چون هنوز جعل نشده. دارد این آمد نگاه کرد دید آن نکته ای را که می خواهد بگوید بین آقا که من افطر متعمداً فی شهر رمضان باید این کار را بکنم، آن نکته در هر سه وجود دارد؛ یک نکته ای.

البته شما ممکن است بگویید که هر سه عنوان احدها داره، لکن احدها عنوان انتزاعی ست و تازه عنوان احدها را ما وقتی به کار می بریم که بعد الجعل است. یعنی وقتی جعل آمد می گوئیم پس یجب علیک احدها یجب علیک. دقت کردید؟ اما ما الان داریم قبل الجعل را نگاه می کنیم. چون قبل الجعل داریم نگاه می کنیم.

بله لایعقل الرذیلت الفعلیه و جمیع التکالیف عند ترک فعل الكل. چون اگر ما سه تا تکلیف گرفتیم توی مقام قبل الجعل، این به قول معروف اشکال به قول شبیه نقص. اگر ما سه تا جعل گرفتیم، گفتیم ان لم تعتق، اگر عتق نکردی پس یکی از آن دو تا را انجام بده؛ اگر اطعام نکردی یکی از؛ و این هنوز جعل نیامده به اصطلاح، این طوری جعلش این طوری تعلق می گیرد. جعلش به نحو مشروط. وقتی که اول نگاه کردیم بعد به نحو مشروط جعل می کنیم؛ عتق هست به شرطی که آن دو تا نباشد؛ عتق نکن اگر یکی از آن دو تا باشد؛ اطعام نکن اگر یکی از آن دو تا باشد؛ صوم شهرین نکن اگر یکی از آن دو تا باشد. پس معلوم می شود در واجب مشروط سه تا تکلیف است. پس بنابراین اگر سه تا تکلیف بود، اگر این شخص هیچ کدام از

این خصال را انجام نداد، سه تا عصیان کرده، سه تا تکلیف سه تا هم عصیان می‌شود. اما گفتیم واجب تخییری یکی است. اگر هر سه را انجام داد یک عصیان کرده، این فرقی است.

یکی از حضار: استاد یعنی دارند می‌گویند که آن جوری تحلیل کردی اگر عتق نکردی و اطعام نکردی روزه بگیر، اگر اطعام نکردی و روزه نگرفتی عتق کن، پس اگر کسی هر سه تاشو نکرد هم براش روزه واجب است هم عتق هم چی؟ چون شرط هر سه تا محقق شد دیگر.

آیت الله مددی: مضافاً اینکه شرط محقق دو تاش انجام داده. حالا اگر هر سه را ترک کرد، باز باید سه تا گناه کرده. چون خصلت مهم است، ببینید ایشان گفت لكل واحد ملاک یخصه. چون ملاک داره هر کدام، پس هر کدام یک تکلیف است، تکلیف مشروط. سه تا تکلیف درست کردید. پس اگر هر سه را انجام نداد، سه تا گناه کرده.

اما ما می‌گوییم نه، درست است که هر کدام داره ملاکی اند، لکن یک آن امری را که آن لحاظ کرده، آن کسی که آن شخص لحاظ کرده، یک ملاک خاصی است. این ملاک خاص را دید در سه چیز، در سه تا عنوان مستقل، خوب دقت کنید. چرا می‌گوییم عنوان مستقل؟ چون اگر عنوان یکی باشد میشه تخییر عقلی.

مثلاً اکرام العالم، آنجا تخییر عقلیه؛ این عالم، این عالم، این عالم. وقتی بگوییم عنوان مستقل، عتق یک حقیقت است، اطعام یک حقیقت است، صوم حقیقت دیگریست. سه تا عنوان است، دقت کردید؟ شما در این سه تا عنوان، سه تا تکلیف فرض کردید، بسیار خوب. اگر هیچ کدام انجام نداد باید بگوییم سه تا عصیان کرده، در صورتی که ما می‌گوییم واجب تخییری یک عنوان، یک تکلیف است و آن به نحو وجوب تخییری، اگر هر سه را انجام نداد یک عصیان کرده. این فرق بین این هاست. بله.

عند لتحقق شرط الوجوب فی کل واحد و لازم ذلک تعدد العقاب وهو الضروری البطلان. البته ایشان از راه عقاب وارد شدند عرض کردم بحث عقاب را مطرح نکنیم، بحث کلامی است. ما اصولاً نباید از بحث کلامی وارد بشیم. اصولاً می‌گوییم آقا خلاف ارتکاز عرفی ماست. ما سه تا تکلیف نمی‌بینیم، یک تکلیف می‌بینیم. احتیاج به تعدد عقاب و این مشکل نداریم.

اذ لیس فی ترک الواجب التخییری الا عقاب واحد. حالا این به مطلب این جور می‌گفت، ارتکاز ما این است که در واجب تخییری یک تکلیف است. اگر شما زدید ملاک را قبل الجعل باید سه تا تکلیف باشد. ما انه کیف یعقل ان یکون هناك واجبات متعدده فعلیه مع وحده الملاک. و هذا بخلاف الاشتراك الناشی عن تراحم الخطایین. اما اگر اشتراک یا آن به اصطلاح آن اشتراک یا آن تخییر بعد از فعلیت خطاب باشد این جور نیست.

فان تعدد العقاب مانع منه. و بخلاف الاشتراك اللازم من تراحم الخطابين. فإن تعدد العقاب لا مانع منه. و فعلیه کل من الواجبين لامحذور فيه لتمامية الملاك فی کل منهما. كما سیأتی تفصیله فی مبحث الترتب ان شاء الله.

عرض کردم نکته اساسی این است که مرحوم نائینی اینجا یک تکلیف دیدند چرا؟ چون قائل هستند که چون قادر نیست بر جمع، اینکه قادر نبود یک تکلیف دارد. و لذا حتی اگر علی ضرب المحال می گویند جمع هم بکنند یک خطاب داشته؛ یک عقاب یک ثواب دارد.

مع ان ارجاع الواجب التخییری الى الواجب الشرطی مشروط، خلاف ظاهر الادله. این را عرض کردم من دیروزم چند بار عرض کردم. این وجه آخری است که مرحوم نائینی می گوید درست هم هست، بهترین راهش هم همین است. ما در ارتکاز عرفی مان بین واجب مشروط و بین واجب تخییری فرق می گذاریم. ارجاع دادن احدهما به آخری درست نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين